



در طی سال‌های اخیر، در نتیجه‌ی اجرای گسترده‌ی سیاست خصوصی سازی، قوانین و روابط حاکم بر عرصه‌ی کار در ایران دست خوش دگرگونی‌های بسیاری شده است. این دگرگونی‌ها در نفس خود و در همه‌ی زمینه‌ها، طبیعتاً، به سود سرمایه و به ضرر میلیون‌ها کارگر و خانوارهای کارگری بوده است. از جمله مهم‌ترین این دگرگونی‌ها، که طبقه‌ی کارگر در ایران را با فقر و فلاکتی بی سابقه و بی تاملینی و سبعیتی غیر قابل تصور روبرو ساخته است، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

– اجرای سیاست خصوصی سازی، که به تعطیلی و ورشکستگی صدها کارخانه و اخراج خیل بی شمار کارگران آن‌ها انجامیده است؛ – خروج کارگاه‌های زیر پنج نفر و نیز بنگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون کار، که میلیون‌ها کارگر را از دایره‌ی شمول قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی به بیرون پرتاب کرده است؛ – طرح بازسازی و نوسازی صنایع نساجی، که گستره‌ی بیکارسازی و اخراج کارگران را فراخ تر کرده است؛ – رواج وسیع قراردادهای موقت کار، که میلیون‌ها کارگر را بدون برخورداری از کم‌ترین حق و حقوقی به برده‌ی سرمایه مبدل نموده است؛ – انتقال واحدهای تولیدی به مناطق آزاد تجاری، که به نوبه‌ی خود به خروج هزاران کارگر از دایره‌ی شمول قانون کار کمک کرده است؛ – و لایحه‌ی اصلاح قانون کار، که قرار است بردگی مشدد طبقه‌ی کارگر را در ابعاد و شرایطی افزون‌تر و وحشت‌ناک‌تر از گذشته تثبیت کند و بر آن رخت قانون بپوشاند.

اقتصاد سرمایه داری به بن بست رسیده و از نفس افتاده‌ی ایران و راه کارهای بورژوازی برای نجات آن از این چنبره‌ای که نزدیک به سه دهه است در آن گرفتار آمده است – راه کارهایی که با حمایت و توصیه‌ی بورژوازی بین‌المللی هم راه می‌باشد – بنیان سیاست‌های اقتصادی و تحولات سیاسی و به ویژه تاثیراتی است که بیش از همه از جان طبقه‌ی کارگر این جامعه

می‌کاهد و هستی انسانی و اجتماعی آن را هر لحظه بیش از پیش درهم می‌فشرود.

### سرمایه داری ایران و ضرورت خصوصی سازی

ایران، یک جامعه‌ی سرمایه داری است. یک جامعه‌ی سرمایه داری با ریشه‌هایی از بحران عمیق اقتصادی، که از سال‌های نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۵۰ آغاز گردید، بر بستر خود زمینه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم آورد، و در طی سال‌های دراز حاکمیت جمهوری اسلامی نیز هیچ گاه نتوانست بر بحران خود فایق آید و نقطه‌ی پایانی بر آن بگذارد. اساس این بحران عمیق اقتصادی، ریشه در آن الگوی رشد اقتصادی‌ای دارد، که دیگر ظرفیت فراهم آوردن امکان انباشت سرمایه در ایران – و در جهان سرمایه داری – را از دست داده است.

### بیژن هدایت

اقتصاد سرمایه داری ایران در حکومت پهلوی، اساساً متکی به درآمد حاصل از نفت بود. در این اقتصاد، دولت نقش مهمی بر عهده داشت و به عنوان مالک حقوقی درآمد نفت، درآمد حاصل از آن را صرف: – تامین مخارج پروژه‌های عمرانی و صنایع سنگین مورد نظر در برنامه‌های پنج‌ساله‌ی اقتصادی؛ – کمک هزینه به سرمایه داران خصوصی برای ایجاد صنایعی، که در چهارچوب همان برنامه‌ها قرار داشت؛ – سوسید مواد اولیه‌ی غذایی و کالاهای صنعتی و غیره؛ – مصارف خصوصی دربار، بوروکراسی عریض و طویل؛ و... می‌کرد.

حاکمیت جمهوری اسلامی و متعاقب آن برقراری اقتصاد جنگی، به هنگام جنگ با عراق تا سال ۱۳۶۸، نه فقط تغییری در اساس این نقش دولت در ایران به وجود نیاورد، بلکه کارکرد همیشگی آن را گسترش هم داد. تحقق پروژه‌های بازسازی صنایع، راه‌های ارتباطی، شهرها و... پس از جنگ با عراق، نقش پیشین دولت

در جامعه را بیش از گذشته تشدید کرد. هزینه‌ی سوسید مواد غذایی، که طی دوره‌ی جنگ گسترش یافته بود، با پایان جنگ نیز هم چنان بر عهده‌ی دولت باقی ماند. بنیادهای عظیمی – نظیر بنیاد مستضعفین و... که چون تراست‌های غول‌آسای اقتصادی عمل می‌کردند و برای سرمایه گذاری به سوسید دولتی نیاز داشتند – بخشی از بودجه‌ی دولت را می‌بلعیدند. به علاوه، کمک هزینه‌ی دولت به سرمایه داران خصوصی در این دوره نه فقط کم نشد، بلکه افزایش هم یافت. مشکلاتی نظیر: رکود بازارهای داخلی، محدودیت صدور کالا به خارج، افت نرخ سود رشته‌های صنعتی و کمبود مواد اولیه برای بسیاری از این رشته‌ها، سرمایه دارانی که از وام‌های ارزان و یا بلاعوض رژیم جمهوری اسلامی برخوردار بودند را واداشت که این وام‌های ارزان را به وسیله‌ای برای سودجویی ارزی تبدیل نمایند. به این ترتیب، خارج شدن سرمایه از بخش تولیدی، آن را به ناگزیر در بخش ربایی و یا تجاری قرار داد.

«اقتصاد دلالی»، که این سال‌ها در جامعه زبان زد همگان شده است، نه علت به وجود آوردن وضعیت کنونی اقتصاد سرمایه داری ایران، بلکه محصول بحران و بن بست آن است. به همین روال، افزایش قدرت «بازار» در اقتصاد سرمایه داری ایران نیز نه ناشی از توطئه و اعمال نفوذ مذهبی «اقتشار سنتی تجار»، که در اساس حاصل ناهنجاری و ناتوانی نظام سرمایه داری‌ای است، که قادر به ایجاد زمینه‌ی مساعد برای سودآوری سرمایه مولد نگشته است. اما گره کار اقتصاد سرمایه داری ایران در این است، که سرمایه باید عاقبت در جایی تولید شود و ازدیاد گردد و برای این کار نیز بدواً می‌باید شرایط مساعدی برای سودآوری سرمایه فراهم شده باشد.

از همین رو بود، که با پایان گرفتن جنگ با عراق، در دولت رفسنجانی تلاش گسترده‌ای برای رفع مشکلات بنیادین اقتصاد سرمایه داری ایران آغاز گردید. این دولت، سیاست اقتصادی

جدیدی را مبنای فعالیت خود قرار داد، که پیش‌تر از این به توصیه‌ی نهادهای بین‌المللی سرمایه – چون «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» – در تعدادی از کشورهای موسوم به جهان سوم رایج شده بود؛ برنامه‌هایی که نه بهبود وضعیت کارگران و اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان، که در حقیقت بسط و گسترش امکانات و الزامات انسانی و فنی برای سودآوری بیشتر سرمایه را مد نظر دارند. اساس این برنامه‌ها، در هر کشوری که پراتیک شده‌اند، کاهش هزینه کرد دولت در امر بهداشت و درمان و رفاه جامعه‌ی انسانی، تنزل دست‌مزد کارگران، ایجاد محدودیت‌های قانونی باز هم بیشتر بر سر راه اعتراضات طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم محروم، و آزادی و اختیار عمل افزون‌تر سرمایه‌داران در شرایط استخدام و اخراج و... کارگران و در نتیجه، انباشت سرمایه‌ی بیشتر می‌باشد. برنامه‌هایی که به تمامی در جهت هم‌آهنگی و هم‌نواختی بازار نیروی کار و کالای این جوامع با نیازهای بازتولید سرمایه‌داری جهانی و محلی است. سیاست خصوصی‌سازی در ایران، بر مبنای همین برنامه‌ها، با طرح واگذاری فعالیت‌های اقتصادی دولت به بخش خصوصی، از سال ۱۳۶۸، و در طی برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی دولت رفسنجانی، آغاز گشت. و زمینه‌ی اجرایی آن نیز با تصویب نامه‌ی مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۰ هیات وزیران و اعلام فهرست حدود ۴۰۰ شرکت دولتی متعلق به دولت – با هدف «دست‌یابی به ارتقای کارایی و کاهش حجم تصدق دولت در فعالیت‌های اقتصادی غیر ضروری و نیز ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده‌ی بهینه از امکانات و منابع کشور» – فراهم آمد. در پی این سیاست اقتصادی، می‌بایست نقش دولت نسبت به گذشته تغییر می‌یافت؛ زیرا که پهنه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری جهان امروز، دیگر دولت فربه را دیگر بر نمی‌تافت. مناسبات پیچیده و متنوع در مقوله‌های مدیریت، تجارت، اقتصاد، جذب سرمایه‌ی خارجی و فن‌آوری جدید، الزام آمیختگی با اقتصاد جهانی و... اساساً بر تقویت «دولت ناظر» و کاهش نقش «دولت مجری» استوار است. اما در ایران، که بیش از ۸۰ درصد اقتصاد در تسلط دولت قرار داشت و دولت عملاً به عنوان رقیب قدرت مند بخش خصوصی در زمینه‌ی اقتصادی ظاهر می‌شد، این امر جز با

تغییر نقش دولت ممکن نمی‌گشت. دولت می‌بایست نقش خود را از «دولت مجری» به «دولت ناظر» تغییر می‌داد. این جا دیگر دولت نمی‌بایست مستقیماً تولیدکننده یا سرمایه‌گذار باشد. به جای ایجاد یک اقتصاد خودکفا و انزوا از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، انحصار تجارت خارجی، محدودیت بر ورود کالاهای تولید شده در خارج، حمایت از صنایع داخلی و مساعدت مستقیم دولت برای تقویت سرمایه‌گذاری، اقتصاد ایران می‌بایست به گونه‌ای سازمان می‌یافت که متکی به بازار، رقابت آزاد، و ادغام در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شود. در نتیجه‌ی این سیاست اقتصادی جدید، می‌بایست سوسیدها حذف می‌شدند و تجارت خارجی آزاد می‌گشت. این شرایط، به «رقابت» می‌انجامید و در اثر فشار این رقابت، صاحبان صنایع ناگزیر از کاهش هزینه‌ی تولید خود – یعنی افزایش بارآوری کار – می‌گشتند. این تحول در سیاست اقتصادی اما در تناقض با سیاست رایج جمهوری اسلامی بود و از این رو، به محض آن که مطرح گشت، عواقب سیاسی و بین‌المللی خود را روشن کرد و به مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی در بخشی از رژیم جمهوری اسلامی در برابر خود دامن زد.

مهم‌تر از آن، اما این بود که اجرای این سیاست اقتصادی جدید در همان گام اول، تأثیرات به شدت مخربی بر کار و معیشت طبقه‌ی کارگر به جا گذاشت. در مدت کوتاهی، بی‌یکارسازی‌های گسترده، انبوهی از کارگران را از اشتغال محروم کرد و تمرکز مراکز تولیدی را بر هم زد. دولت رفسنجانی، در پی



اجرای این سیاست اقتصادی جدید، با کاهش یا حذف سوسید به کارخانه‌های دولتی، هم‌چنین باعث شد تا تنگنای مالی صنایع و فشار کم‌رشدن تعطیلی کارخانه‌ها، در شکل بی‌یکارسازی، محدود شدن اشتغال صنعتی، و معوق ماندن پرداخت دست‌مزدها، بیش از پیش بر دوش طبقه‌ی کارگر قرار گیرد. با تمام این‌ها، این اقدامات تنها گشایشی برای شروع سیاست اقتصادی جدید در سطح کلان بود. در ادامه، نقش دولت می‌بایست به تمامی متحول می‌شد و نهادهای جدیدی – که اساساً متکی به اقتصاد بازار باشند – شکل می‌گرفت. به این منظور، اما لازم بود تا نرماً و ساختارهای یک دست اداری، حقوقی و قضایی‌یی ایجاد می‌شد، که می‌توانست در رقابت بین بخش‌های سرمایه‌به‌طور مستقل و بی طرف عمل کند. اما حصول چنین امر خطیری در حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، بدون برچیدن و برهم زدن نرماً و ساختارهای فی الحال موجود آن ممکن نبود. دولت رفسنجانی، به مثابه مجری این سیاست اقتصادی، بدو می‌بایست جناح رقیب را مجبور به عقب‌نشینی از مواضع کلیدی خود در قدرت سیاسی و اقتصادی می‌کرد و سپس به اجرای تمام و کمال مولفه‌های این سیاست امید می‌بست. این مهم – از منظر بورژوازی ایران – اتفاق نیفتاد و دولت رفسنجانی نتوانست از عهده‌ی خنثی کردن عواقب سیاسی این الگوی اقتصادی جدید برآید. و در نتیجه، سرمایه‌داری ایران، اجرای اقدامات ناتمام آن را بر عهده‌ی دولت خاتمی گذاشت.

از منظر بورژوازی ایران – و نیز بورژوازی بین‌المللی – اقتصاد به بن بست رسیده و از نفس افتاده‌ی ایران تنها با حل شدن در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و یافتن مکانی در تقسیم کار بین‌المللی، می‌تواند سر و سامانی به وضعیت نابسامان خود دهد و از این بحران و تنگنای موجود خلاصی یابد! حصول چنین شرایطی هم برای سرمایه‌های داخلی مفری برای ورود به عرصه‌ی تولید می‌شود؛ زیرا نرخ سود معینی را برای آن‌ها ممکن خواهد ساخت! و هم برای سرمایه‌های خارجی، امکانی جهت سرمایه‌گذاری در ایران به وجود می‌آورد! از این منظر، و در نتیجه‌ی این تحرک اقتصادی، نرخ سود متوسط سودآوری برای سرمایه‌بالا می‌رود و در دراز مدت – با سرازیر شدن سرمایه‌های

مالی و تجاری به بخش مولد و نیز با جلب سرمایه های خارجی - مشکل کمبود سرمایه جبران می شود!

سیاست خصوصی سازی، که طی برنامه های اول و دوم توسعه اقتصادی به شکست انجامیده بود، و تحقق باورهای «خوش» دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی - و نهادهای بین المللی سرمایه - را ناکام گذاشته بود، اینک با روی کار آمدن دولت خاتمی قرار بود در ابعادی گسترده تر و با شدتی بیشتر از سابق ادامه یابد.

در این دوره، در عین مقرر شدن امر واگذاری بیش از دو هزار واحد دولتی به بخش خصوصی، برای بازبینی شکست و ناکامی گذشته نیز متخصصین اقتصادی بورژوازی به مسئولیت آسیب شناسی این فرآیند گمارده شدند. مواردی نظیر: «ناکارایی سرمایه، وجود مقررات دست و پا گیر، عدم تطبیق قانون مالیات ها با وضعیت فعلی کشور برای جذب سرمایه گذاری، عمل کرد انقباضی بانکها، عدم نگرش صحیح بخش خصوصی به بخش دولتی و انتظارات غیر معقول آن از دولت، عمل کرد نادرست برخی مجریان، و...» از جمله نتایج بازبینی فرآیند شکست و ناکامی سیاست خصوصی سازی، از منظر بورژوازی ایران، بود. دولت خاتمی وظیفه داشت، که این موانع را از پیش پای اجرای سیاست خصوصی سازی کنار زند. سیاست خصوصی سازی در مفهوم رایج بورژوازی آن، یعنی تغییر فضای حاکم بر موسسات دولتی به نحوی که در عین حفظ بافت اصلی فعالیت این موسسات، اما فضای حاکم بر آنها تغییر یافته و شرایط بازار بر نحوه کار این موسسات به گونه ای تاثیر بگذارد، که تنها انگیزه ها و مکانیسم های بخش خصوصی ملاک تمامیت عمل کرد این موسسات قرار بگیرد. در این چهارچوب، فرآیند خصوصی سازی در یک گستره و چشم انداز وسیع می بایست با عمل کرد مولفه هایی چون استقرار میانی اقتصاد بازار، گسترش بازار سرمایه، حذف انحصارات، مقررات زدایی، واگذاری سهام و دارایی های دولت و... به یک اقتصاد رقابتی میدان دهد و اقتصاد رقابتی به نوبه خود می بایست به تغییر نقش دولت، استفاده ی بهینه از منابع، افزایش کارایی و بهره وری منجر شود. در تبلیغات بورژوازی پیرامون سیاست خصوصی سازی، البته، مولفه هایی چون «بهبود وضعیت مالی عمومی»، «ایجاد امکانات مالی جدید برای مصارف اجتماعی و گسترش رفاه عمومی»، و «دست یابی به

توسعه اقتصادی» در افق روشن این سیاست قرار دارد! امری که به تجربه ی پراتیک این سیاست اقتصادی در اقصی نقاط جهان سرمایه داری، برعکس به بیکارسازی های گسترده ی کارگران و فقر و فلاکت افزون تر توده ی مردم انجامیده است.

دولت خاتمی، به نیابت سرمایه داری ایران، امیدوار بود از این طریق بتواند بر بحران عمیق اقتصادی فایق آید. بر همین اساس در برنامه های اقتصادی دولت خاتمی، تغییراتی در سیستم پولی و بانکی کشور صورت گرفت؛ موانع قانونی سرمایه گذاری های خارجی رفع شد؛ سوبسیدهای دولتی قطع گردید؛ سیاست صرفه جویی اقتصادی به زیان طبقه ی کارگر و توده ی مردم محروم اعمال شد؛ و سرانجام شرایط برای واگذاری صنایع به بخش خصوصی داخلی و خارجی فراهم آمد.

بنا به تبصره ی ۲۳ قانون بودجه، دولت موظف شد برای «تشویق سرمایه گذاری های، شرکت های بخش دولتی را از طریق انحلال، واگذاری یا فروش سهام به بخش خصوصی و تعاونی منتقل نماید.» بر این اساس، و برای تسریع پیش رفت سیاست خصوصی سازی، دولت خاتمی در جهت اجرای ماده ی ۱۵ قانون برنامه ی سوم توسعه ی اقتصادی، به تاریخ خرداد ۱۳۸۰، اقدام به تأسیس «سازمان خصوصی سازی» نمود. عمده ی وظایف و اختیارات این نهاد، که می بایست سیاست خصوصی سازی را به فرجام برساند، چنین تعریف شده بود: «... تنظیم راه کارهای مناسب به منظور تسریع و تسهیل دست یابی به توسعه ی مشارکت عمومی در جهت تحقق ارتقای کارایی و افزایش بهره وری منابع مادی و انسانی و توسعه ی توان مندی های بخش های خصوصی و تعاونی؛ - تدوین برنامه های افزایش توان مندی بخش خصوصی و تشویق گروه ها و تشکلهای تخصصی و تربیت کارآفرینان؛ - اعمال وکالت در امر واگذاری سهام شرکت هایی که بر اساس مقررات مربوط تعیین تکلیف شده اند؛ - عرضه و واگذاری سهام شرکت های قابل واگذاری طبق برنامه ی زمان بندی مصوب؛ - اجرای سیاست های تعیین شده از سوی هیات عالی واگذاری؛ - و نظارت بر اجرای دقیق مفاد قراردادهای مربوط به واگذاری و انجام هر گونه اقدامات لازم برای واگذاری سهام خصوصی سازی.»

در پی آغاز این روند، با صدور تصویب نامه ی هیات وزیران، «سازمان خصوصی سازی» در عین انجام وظایف محوله برای واگذاری سهام شرکت های دولتی، خود نیز به عنوان یک

شرکت تخصصی مادر تعیین گردید، تا از این رهگذر نسبت به عرضه و فروش سهام خود در شرکت های دولتی اقدام کند.

اما این اقدامات دولت خاتمی نیز گره ی کور سیاست خصوصی سازی در ایران را ننگشود. و روند هم چنان کند سیاست خصوصی سازی سبب شد، که مجلس شورای اسلامی در اردیبهشت ماه ۱۳۸۱، پیشنهادی مبنی بر واگذاری مالکیت کلیه واحدهای تحت پوشش وزارت خانه ها به وزارت امور اقتصادی و دارایی را به تصویب رساند که بر اساس آن، این وزارت خانه به عنوان یک دستگاه ستادی - زیر نظر ریاست جمهوری - مسئولیت اداری شرکت های دولتی را عهده دار می شد.

به رغم تمامی این تشبثات، اما فاکتور تعیین کننده دیگری هم برای موفقیت سیاست خصوصی سازی در میان بود. فاکتور طبقه ی کارگر و ایجاد اصلاحات ساختاری در بازار کار به گونه ای که بتوان بر مبنای آن از یک طرف، سطح توقع کارگران را پایین نگاه داشت؛ و از طرف دیگر، واکنش حاد طبقه ی کارگر به عوارض این اصلاحات ساختاری در بازار کار - که به طور معمول و اجتناب ناپذیر از مجرای بیکارسازی های گسترده، کاهش سطح دستمزدها، تنزل سقف تأمینات اجتماعی و خدمات درمانی و... خواهد گذشت - کنترل کرد و به کانال مبارزه و اعتراض قانونی هدایت نمود. روی دیگر سکه ی «اصلاحات اقتصادی» و یک مولفه ی الزامی موفقیت سیاست خصوصی سازی، ایجاد امنیت در بازار کار است. کارگر نه تنها «ارزان»، که به هم راه آن «خاموش» نیز باید باشد، تا زمینه ی مناسب برای پیش رفت سیاست خصوصی سازی فراهم گردد. تلاش سرمایه داری ایران برای ایجاد تشکلهای سندیکایی، که با حمایت و فشار «سازمان جهانی کار» توأم می شود، در کنار تغییرات و اصلاحات دیگری که گام به گام در قانون کار جمهوری اسلامی صورت می گیرد، راه کاری به همین منظور است. از منظر بورژوازی، وجود و حضور تشکلهای سندیکایی در درون طبقه ی کارگر، به سرمایه اجازه می دهد که مبارزه و اعتراض حاد کارگران به عوارض اصلاحات ساختاری در بازار کار را به مجرای رسمی و قانونی هدایت کنند و با آنها - به نیابت طبقه ی کارگر - بر سر چند و چون این اصلاحات و در واقع، بر سر میزان و درجه ی استثمار و بردگی طبقه ی کارگر به سازش برسند و پراتیک و پیش برد مولفه های این سازش در درون

طبقه‌ی کارگر را نیز بر عهده بگیرند.

### تغییرات قانون کار

تغییرات گام به گام در قانون کار جمهوری اسلامی، در طی این روند، اقدامات و اصلاحاتی در جهت اجرای همین سیاست اقتصادی کلان سرمایه داری ایران بوده است.

قانون کار جمهوری اسلامی، یک قانون ارتجاعی است. و از همین رو، هیچ گاه توسط فعالین سوسیالیست و پیش روی طبقه‌ی کارگر به عنوان قانون کار پذیرفته نشد. قانون کار موجود، یک قانون ضد کارگری و مبتنی بر استثمار وحشیانه‌ی طبقه‌ی کارگر است؛ سند بردگی کارگران است. با این همه اما، تغییر و اصلاح همین قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری، یک جزء سیاست اقتصادی دولت جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

پرویز سعادت، مدیر کل روابط بین المللی وزارت کار و امور اجتماعی، در گفت و گویی با خبرگزاری «ایسنا» هدف لایحه‌ی اصلاح قانون کار را چنین توصیف کرده است: «دولت در حال حاضر برای ایجاد آمادگی به منظور ورود به بازار جهانی و حمایت از بازار کار و حمایت از نیروی انسانی خود، در حال سازمان دهی روابط صنعتی و کارگری و کارفرمایی است. دولت با هم فکری تمام نهادهای مربوط به بخش روابط کار و شرکای اجتماعی خود در حال بررسی ظرفیت‌های قانون کار است. پیش نویس‌های اصلاحی قانون کار به منظور تقویت ظرفیت‌ها و حضور مستقل و مسئولیت پذیر جامعه‌ی کارگری در روابط صنعتی و توسعه‌ی پایدار کشور آماده است.» (لایحه‌ی اصلاح قانون کار در دولت)، نشریه‌ی «حیات نو اقتصادی»، بیستم فروردین ۱۳۸۰

آن چه که، در اساس، در لایحه‌ی اصلاح قانون کار مد نظر است، طرح «اشتغال موقت بیکاران» و خارج ساختن کارگران قراردادی از دایره‌ی شمول قانون کار است. سرمایه داری ایران، که در طی سال‌های گذشته با استفاده از ابزارهای قانونی و ترفندهای گوناگون، قراردادهای موقت کار را بر بیش از ۷۰ درصد کارگران تحمیل کرده بود، اینک در صدد خارج کردن آنان از دایره‌ی شمول همین قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی است. بنا به آمارهای منتشره، تعداد کارگران موقت

بالغ بر یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. به این معنا، هم اکنون در حدود ۴۶ درصد نیروی کار در حیطه‌ی قراردادهای موقت مشغول به کار هستند. اما این رقم به گونه‌ای جهش آسا در حال افزایش است و گفته می‌شود تا پایان سال جاری، تا ۶۴ درصد کل تعداد کارگران شاغل را در بر خواهد گرفت. و اگر با همین نرخ افزایش یابد، تا پایان برنامه‌ی چهارم میزان آن به حدود ۹۰ درصد هم افزایش خواهد یافت.

با تصویب این لایحه، و بنا به آمارهای منتشره در این زمینه، تا ۹۰ درصد طبقه‌ی



کارگر در ایران از دریافت مرخصی سالیانه، افزایش دست مزد، استفاده از تعطیلات رسمی، دریافت حقوق بازنشستگی، مستمری از کارافتادگی، دریافت بیمه‌ی بیکاری، استفاده از خدمات درمانی و اجتماعی و... محروم می‌گردند. رواج قراردادهای موقت کار، بر بستر سیاست خصوصی سازی، چون شمشیر داموکلوسی است که بر فراز سر طبقه‌ی کارگر گرفته شده و هستی انسانی و اجتماعی آن را فراتر از تمامی مرزهای گذشته به خطر انداخته است. بیکارسازی کارگران شاغل و سپس استخدام مجدد آن‌ها با قراردادهای موقت کار، و با دست مزدی بسیار نازل تر و شرایطی بسیار بی‌تأمین تر از گذشته، طبقه‌ی کارگر را در

کلیت خود در وضعیت بسیار مخاطره آمیز یک بردگی نوین قرار داده است. به ویژه که رواج قراردادهای موقت تنها محدود به کارگاه‌های کوچکی که از دایره‌ی شمول قانون کار خارج شده‌اند، نیست و به سرعت به کارگران کارخانه‌ها و صنایع بزرگ نیز تسری می‌یابد. وجود لشکر عظیم بیکارانی، که در جست و جوی کار در پشت درهای کارگاه‌ها و کارخانه‌ها صف کشیده‌اند، و تهدید دایمی ناشی از به کار گرفتن آن‌ها با قراردادهای موقت کار، علاوه بر سود سرشاری که نصیب سرمایه می‌کند، به رقابت در درون طبقه‌ی کارگر

دامن می‌زند و در خدمت انشقاقی بزرگ در صفوف کارگران عمل می‌نماید. استفاده از حربه‌ی تفرقه، البته، یک سیاست همیشگی سرمایه در طبقه‌ی کارگر و به نوبه‌ی خود یکی از موانع سازمان یابی و اتحاد سراسری و موثر کارگران بوده است. شکاف‌های جنسی، رشته‌ای، مذهبی، قومی و حتا سنی، از عواملی بوده‌اند که به طور معمول و همیشه غلبه بر آن‌ها یک پیش شرط سازمان یابی و اتحاد سراسری و موثر کارگران توسط گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر بوده است. در شرایط امروز جامعه‌ی ایران، و با رواج گسترده‌ی قراردادهای موقت کار، شکاف جدیدی به پیش صحنه‌ی کار و رابطه‌ی آن با سرمایه وارد شده است. سیاست بورژوازی در به کارگیری قراردادهای کار موقت، «رقابت» شدید و گسترده بین کارگران را به عنصر اصلی حاکم بر مراکز کار بدل می‌کند؛ این که در سلک برده‌ی مزدی سرمایه قرار داشته باشند و از پس گذران یک زندگی سخت و بی‌تأمین برآیند.

رواج قراردادهای موقت کار، طبیعتاً پدیده‌ای منحصر به سرمایه داری ایران نیست. قراردادهای موقت کار، در واقع، یکی از شاخص‌های حیات سرمایه به طور مشخص از بحران اقتصادی دهه‌ی ۷۰ میلادی است، که نه فقط در کشورهای در حال توسعه، بلکه در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی نیز به کار گرفته شده است. و امروزه یکی از مشکلات جدی طبقه‌ی کارگر جهانی در حفظ اتحاد طبقاتی خود و پیش برد یک مبارزه‌ی سراسری و موثر علیه سرمایه داری است. با رواج این نوع از اشتغال، قراردادهای جمعی - که حاصل مبارزه‌ی

طبقه‌ی کارگر متحد و متشکل در ابتدای قرن گذشته بود - به کناری گذاشته می‌شود و رابطه‌ی فردی کارگر با سرمایه برای تعیین شرایط خرید و فروش نیروی کار جایگزین می‌گردد. این جا، تعیین میزان افزایش دست مزد و پاداش، که بر اساس لیاقت فردی کارگر صورت می‌گیرد، به تشدید رقابت در محیط کار و ایجاد ناامنی ناشی از آن منجر می‌شود، که دیگر نه یک شاخص دوره‌ی بحران سرمایه داری، که جزء ذاتی و معمول شرایط بازتولید سرمایه است. روشن است که تحت چنین شرایطی، آن تامينات اجتماعی‌ای که بر اساس مبارزه‌ی کارگران به دست آمده بودند و کل جامعه‌ی بشری را مشمول می‌شدند، یک به یک باز پس گرفته می‌شوند و فقر و فلاکتی افزون تر و گسترده تر از گذشته بر جامعه مستولی می‌گردد.

در راستای همین سیاست اقتصادی است، که «اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران»، در تاریخ دهم مهر ۱۳۸۳ طی نامه‌ای به ناصر خالقی، وزیر کار و امور اجتماعی، خواهان تغییر کلی روابط و ضوابط کارگری و کارفرمایی در ایران شده است: «قوانین و به ویژه قانون کار، محصول ساختار اجتماعی و سیاسی و فرهنگ رایج جامعه است و هنگامی که در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی جامعه تغییر و تحول رخ می‌دهد، قانون کار نیز باید تغییر یابد. با عنایت به نتایج غیر مولد حاصل قانون کار در وضعیت فعلی و ضرورت واقع نگری در مورد تغییرات اقتصادی - اجتماعی کشور در شرایط جدید که عرصه‌های نوینی را برای حضور و فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد فراهم ساخته، ضروری است اولاً کمبودها، نارسایی‌ها و تضادهای قانون کار فعلی که ذیلاً به اطلاع می‌رسد، مورد توجه جدی و فوری و راه حل یابی قرار گیرد و ثانیاً با جلب هم کاری و تعامل همی افراد، مراکز و تشکلهای ذینفع در تعریف اهداف و تنظیم روابط کار در کشور، مشابه کشورهای تازه صنعتی شده و رقیب در مقیاس جهانی، برای تدوین قانون جدید اقدام شود.»

جالب است در نظر داشته باشیم، که «اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران»، به مثابه بزرگ ترین و نیرومندترین تشکل کارفرمایی کشور، بنا به ماده‌ی یکم قانون خود: «به منظور کمک به فراهم آوردن موجبات رشد و توسعه‌ی اقتصاد، تبادل افکار و بیان آرا و عقاید مدیران صنعتی، معدن، کشاورزی و بازرگانی به وجود آمده است.» و به موجب

ماده‌ی پنجم قانون خود: «ارائه‌ی نظر مشورتی در مورد مسایل اقتصادی کشور، اعم از بازرگانی و صنعتی و معدنی و مانند آن به قوای سه گانه، جزء وظایف اتاق تلقی می‌شود.» آن چه این نهاد در قانون کار فعلی «مشکل ساز راه پیش رفت اقتصادی - اجتماعی و صنعتی کشور» تلقی می‌کند، در پنج مورد اعلام شده است:

**۱- گستره و شمول قانون کار:** «بر اساس مواد یک و پنج قانون کار، کلیه کارگران، کارفرمایان و کارگاه‌ها مشمول قانون کار می‌باشند و باید از آن تبعیت نمایند. این گستردگی از دو دیدگاه مورد ایراد است: الف: از نظر نوع کار. بدین معنی که کارهای صنعتی، کشاورزی و خدماتی هر یک با ویژگی‌های خاص خود همه تحت پوشش قانون کار قرار گرفته‌اند و حال آن که هر یک از آنها از جنبه‌های مختلف از جمله مدت کار، تعطیلات و مرخصی‌ها، مزد، محل کار، ابزار کار و پراکندگی و گستردگی زمینیهی کار، کاملاً متفاوت از دیگری می‌باشند. ب: اندازه‌ی کارگاه‌ها و تعداد کارگران نیز از جمله مواردی است که مشکلاتی برای اجرای قانون ایجاد کرده است. بدین معنی که قانون کار را نمی‌توان در یک کارگاه صنعتی با چند هزار کارگر و یک واحد کوچک خدماتی با چند نفر کارگر به یک نحو اجرا کرد.»

**۲- عدم امکان اعمال مدیریت و یا محدود کردن آن:** در نامه‌ی این نهاد، «قانون کار موجود در مواد دو، دوازده، چهارده، بیست و یک، بیست و پنج، بیست و شش و بیست و هفت» خود مانع اعمال مدیریت و یا عامل محدود کننده‌ی آن معرفی شده است.

**۳- الزامات یک سویه برای کارفرمایان:** «بررسی مفاد قانون کار نشان می‌دهد که در اکثر مواد قانون مذکور، الزامات و وظایفی برای کارفرمایان و مدیران پیش بینی شده، ولی کمترین وظیفه‌ای برای کارگران ملحوظ نشده است. همین مساله سبب گردیده است که کارگران وظیفه و تکلیفی در محل کار برای خود قایل نبوده و تنها به حضور به موقع در سر کار اکتفا نمایند؛ حال آن که ضرورت ایجاد می‌کند که همان طور که کارفرمایان ملزم به اجرای وظایف و تکالیفی گرده‌اید، برای کارگران نیز از لحاظ حضور به موقع رعایت نظامات داخلی واحد، مراقبت در امور، سعی در بهبود کمی و کیفی محصول، کاهش ضایعات، خودآموزی، حفظ و نگه داری ماشین آلات و تجهیزات وظایفی پیش بینی شود.»

**۴- تشکلهای کارگری:** «قانون تشکلهای شوراهای اسلامی کار و آیین نامه‌ی اجرایی آن از جمله عوامل عدم امکان اعمال مدیریت به شمار می‌رود؛ زیرا با وظایف و اختیاراتی که برای شوراهای مذکور پیش بینی شده است، راه برای هر گونه دخالت شورا و اعضای آن در امور داخلی واحدهای صنعتی هموار شده و در نتیجه مانع اعمال مدیریت در زمینه‌های مذکور گردیده است.»

**۵- لزوم توجه به بخش ارشادی و بستر سازی دولت:** «بررسی قانون کار نشان می‌دهد که وزارت کار و امور اجتماعی در موارد بسیاری نقش وسیعی به عهده دارد و همین مساله سبب گردیده است که مأمورین اداری کار و امور اجتماعی وظیفه‌ی بی طرفی خود را از دست داده و اکثراً یک سویه قضاوت نمایند؛ توجه به موضوع جلب مشارکت و هم کاری شرکای اجتماعی دولت، یعنی تشکلهای کارگری و کارفرمایی در مسایل مربوط به روابط کار که در سومین همایش ملی کار مورد تصویب قرار گرفته است، می‌تواند قسمتی از وظایف سنگین اجرایی و تصدی گری وزارت کار و امور اجتماعی در این زمینه را کاهش بخشیده و بر وظایف سیاست گذاری و نظارت آن بیفزاید و در نتیجه بخشی از نارسایی‌های کنونی را کاهش بخشد.»

پیشنهادات این نهاد سرمایه داری، در مجموع، به نحوی روشن و کامل، تغییرات و اصلاحات مطلوب بورژوازی در ساختار بازار کار - به منظور اجرای مناسب سیاست خصوصی سازی و ایجاد گشایشی در اقتصاد ورشکسته‌ی سرمایه داری ایران - را تصویر می‌کند. از منظر بورژوازی، خروج واحدهای زیر پنج و ده نفر - که خود این نهاد آن‌ها را بالغ بر ۹۵۰ هزار واحد تخمین می‌زند - از دایره‌ی شمول قانون کار کافی نیست، بلکه باید بسیاری از مواد همین قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی نیز حذف شود. کافی است تنها توجه کنیم، که بنا به ماده‌ی یک قانون کار: «کلیه کارفرمایان، کارگران، کارگاه‌ها، موسسات تولیدی، صنعتی، خدماتی و کشاورزی مکلف به تبعیت از این قانون هستند» و بر اساس ماده‌ی پنج قانون کار: «کلیه کارگران، کارفرمایان، نمایندگان آنان و کارآموزان و نیز کارگاه‌ها مشمول مقررات این قانون می‌باشند»، اما این نهاد به بهانه‌ی تفاوت ماهیت کارهای صنعتی، کشاورزی و خدماتی و اندازه‌ی واحد و تعداد کارگران واحدهای اقتصادی، و... خواهان تغییر و اصلاح این مواد و خارج کردن میلیون‌ها

کارگر شاغل دیگر در بخش‌های صنعتی و کشاورزی و خدماتی از دایره‌ی شمول قانون کار است.

نفس پیشنهادات این نهاد سرمایه داری در تغییر و اصلاح قانون کار، برقراری بالاترین میزان استثمار و بردگی مزدی طبقه‌ی کارگر، گسترده‌ترین حد آزادی عمل کارفرمایان و صاحبان صنایع در تعیین شرایط استثمار و بردگی طبقه‌ی کارگر، و ایجاد مناسب‌ترین زمینه‌ها جهت واگذاری واحدهای تولیدی به سرمایه‌ی خصوصی است. اما طرح «اشتغال موقت بیکاران»، حربه‌ای هم به دست «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی کار» داده است، که کارگران را به زیر پرچم دفاع از قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی بکشانند. تکلیف این



نهادهای جاسوسی و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در طبقه‌ی کارگر روشن است و نیاز به بحث و روشن‌گری ندارد، اما اطلاعیه‌ی «جمعی از کارگران ایران خودرو» در دفاع از قانون کار جای تامل و تاسف دارد. «جمعی از کارگران ایران خودرو»، در این شرایط، کارگران را به دفاع از قانون کار رژیم جمهوری اسلامی فرا خوانده‌اند. قانون کاری، که نه حق اعتصاب، نه حق تشکل، نه حق انعقاد قرارداد دسته‌جمعی، نه بیمه‌ی بیکاری مناسب، و نه حق دخالت و تصمیم‌گیری نمایندگان منتخب و مستقیم کارگران در کلیه‌ی مسایل مربوط به کارگران... را به رسمیت نمی‌شناسد، نباید به هیچ‌رو مورد دفاع طبقه‌ی کارگر قرار بگیرد. دفاع از این قانون کار، دفاع از قانون کاری ارتجاعی و ضد کارگری است که جز علیه کار و معیشت کارگران حکم نداده است؛ دفاع از سند بردگی کارگر و تحکیم زنجیرهای این بردگی است. مشکل «جمعی از کارگران ایران خودرو» در دفاع از چنین قانون کاری، یک مشکل دیرپا در طبقه‌ی کارگر - نه فقط ایران، که سراسر جهان - است؛ مشکلی که ریشه در سنت‌های مبارزه‌ی سندیکالیستی و افق و دورنمای سیاسی این گرایش در درون طبقه‌ی کارگر دارد. وقتی ازلیت و ابدیت سرمایه داری از یک طرف، و بردگی مزدی طبقه‌ی کارگر از طرف دیگر، فرض گرفته شود، مبارزه‌ی کارگران علیه ستم و استثمار سرمایه و برای هر ذره بهبود در وضعیت کار و معیشت خود به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در زمین سرمایه داری و در

کار آن، محصول یک تناسب قوای معین در هر دوره‌ی تاریخی میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه دار این جوامع است. طبقه‌ی سرمایه دار در ایران برای نجات اقتصاد به بن بست رسیده و از نفس افتاده‌ی خود ناچار است، که با سخت‌تر کردن قید و بندهای قانون کار بر شدت و حدت استثمار و بردگی کارگران بیفزاید و فقر و فلاکت و بی‌تامینیه‌ی فراتر از گذشته را بر آن‌ها تحمیل کند. طبقه‌ی کارگر نیز در برابر چاره‌ای جز این ندارد، که برای دفاع از هستی انسانی و اجتماعی خود پرچم مبارزه علیه سرمایه داری و دولت آن را به دست بگیرد و به نیروی متحد و متشکل خود نه تنها این تعرض سرمایه داری به معیشت خود را به

چهارچوب مدنیت و قانونیت آن به بند کشیده می‌شود. در این سنت، دفاع از قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی، در برابر تغییرات و اصلاحاتی که به منظور عمل کرد خصمانه‌تر و وحشیانه‌تر آن علیه طبقه‌ی کارگر صورت می‌گیرد، تنها راه ممکن تصویر می‌شود؛ و مبارزه‌ی سراسری و موثر کارگران علیه این قانون در کلیت خود، تنها راهی است که در نظر هم نمی‌آید.

رواج قراردادهای موقت کار و قانونی کردن آن، شمشیر داموکوس سرمایه علیه طبقه‌ی کارگر است و میلیون‌ها میلیون کارگر و خانوار کارگری را در دریای فقر و فلاکت و بی‌تامینیه غرق می‌کند. کار قراردادی باید فوراً لغو شود، اما راه مخالفت با کار قراردادی و شرکت‌های پیمان کاری که دلالتی این نوع از اشتغال را بر عهده می‌گیرند، از مجرای دفاع از قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی نمی‌گذرد. مبارزه برای ایجاد تشکل طبقاتی سراسری کارگران، حق انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی، تامین حقوق بیکاری مناسب و مکفی برای همه‌ی کارگران بیکار و آماده به کار، و... تنها راه و کانال مبارزه‌ی سراسری و موثر کارگران علیه این تعرض سرمایه داری به هستی انسانی و اجتماعی آن‌هاست. قانون کار فعلی جمهوری اسلامی، خود یک مانع جدی در راه این مبارزه است. مانعی که در روند این مبارزه، بی‌تردید، باید کنار زده شود.

\*\*\*

همه‌ی قوانین جوامع بورژوازی، و نه فقط قانون

عقب براند، که زمینه‌های مناسب پیش روی‌های آتی را با هدف برانداختن مالکیت خصوصی بورژوازی، الغای کار مزدی، و برقراری حکومت کارگری فراهم آورد.

آن چه هم اکنون در این مبارزه‌ی اساسی و سرنوشت‌ساز - نه فقط برای طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم محروم، که برای کلیت جامعه‌ی انسانی در ایران - یک غایب بزرگ است، تشکل طبقاتی سراسری کارگران است. چنان تشکلی که نه تنها بتواند بر همه‌ی شکاف‌های پیشین طبقه‌ی کارگر - جنسی، رشته‌ای، مذهبی، قومی و سنی - فایق آید، که شکاف نوین درون طبقه‌ی کارگر - قراردادهای موقت کار - را نیز به کنار زند و کارگران را در صفی متحد و متشکل به میدان مبارزه علیه سرمایه داری بکشاند؛ چنان تشکلی که کارگر بیکار را در کنار کارگر شاغل، کارگر صنعتی را در کنار کارگر یدی، خدماتی، کارگر فکری را در کنار کارگر یدی، و... بر مبنای وسیع‌ترین دموکراسی و اعمال اراده‌ی مستقیم آن‌ها در سرنوشت تشکل و مبارزه‌ی خود به حرکت در آورد؛ چنان تشکلی، پرچم «الغای کار مزدی» را بر فراز مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر بر خواهد افراشت!

نوامبر ۲۰۰۹

